**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020218**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

**شاگرد:** مطلب علامه یا اوّلین در جلد شما زکات دین از علامه شروع شد یا قبلش آن تفصیل قائل می‌شدند ؟؟؟ ولی علامه با توجه تأخیر بیان عن وقت الحاجة به وجود می‌آید شما فرمودید استنتاج ضعیف است، سؤالم این که چجوری شد زمان علامه که معمولاً این تغییرات بنیادی از همان زمان دارد شروع می‌شود ولی استدلال‌هایش آنقدر قوی نیست، در بعضی بحث‌ها همین را می‌بیند که علامه آیۀ تطهیر را گذاشته ولی وقتی مشاهده می‌کنی استنباط ما به همان استدلال را عرض کنم، دیگر استدلال نمی‌تواند پاسخگوی مثلً رویۀ باطل باشد قبلش علما داشتند، در این بازۀ زمانی اتفاق خاصی افتاده یا اعتماد خاصی به علامه شده؟ تاریخی چیزی

**استاد:** عرض می‌کنم. من مطلب شما را نه صغرویا، نه کبرویا

**شاگرد:** همین بحث زکات دِیْن

**استاد:** نه چقدر علامه منشأ تغییر بوده نیازمند به یک آمار دقیقی هست. حالا دو تا مسئله نمی‌دانم در بحث چاه و چهار تا مسئله اینها که نمی‌شود. نیازمند به یک تتبعی هست که چقدر تعبیرات در و آن منشائش چی است آنها را هم باید بررسی کرد نمی‌دانم.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

من در مورد این که آیا دیگری می‌تواند تبرعا دِیْن مستقرض را بپردازد عرض شد یک بحث این است که قاعده چی اقتضاء می‌کند، یک بحث این هست که از روایات خاصه چی استفاده می‌شود.

اینجا مرحوم آقای هاشمی یک بحث‌هایی در مورد حکم مسئله و علی القاعده کرده که مناسب است در مورد آن بحث کنیم. مرحوم آقای هاشمی ابتداءً این مطلب را متذکر شدند که تبرّع نسبت به ادای دِیْن طبق قاعده است و نیازی به دلیل خاص ولو از جهت بنای عقلا ندارد. مرحوم آقای خویی تبرّع از غیر را خلاف قاعده می‌داند. ولی می‌گوید بنای عقلا بر این هست که در دِیْن صحیح هست دیگری دِیْن شخص را اداء کند، تبرّع در باب دیون. آقای هاشمی می‌خواهد بفرماید نه اصلاً مطابق قاعده این هست که بشود دِیْن دیگری را ادا کرد.

عبارتشان این هست: لا شک ان هذا فی الدین علی مقتضیٰ القاعدة لان حق الدائن متعلق بالمال الکلی علی المدین و لیس بمال مشخص و اذا وفّاه غیر المدین عنه تبرّعا کان مصداقاً حقیقیاً بحق الدائن اذ لم یکن حقه الا فی المال الکلّی و دعویٰ انه حقه فی المال الکلی المقیّد بذمة المدین لا مطلقا مدفوعة بان ذمة المدین لیس قیداً فی المال المملوک للدائن بل ظرف لتعهده بدفع المال الکلی للدائن ولو کان من اموال الآخرین فیکون المال المتبرّع به مصداقاً حقیقیاً لما تعلّق به حق الدائن ایضاً فلا یمکنه الامتناع عن اخذه.

اینجا این شکلی بیان کردند. من این را اصلاً نمی‌فهمم فرق بین این ظرف و این که قید باشد یا ظرف تحقق باشد یعنی چی؟ ظرف تحقق مگر ظرف دارد؟ ظرف تحقق اصلاً یعنی چی. آن چیزی که ما می‌فهمیم در باب دِیْن این است که دِیْن یک اضافۀ سه طرفه است، ثلاثیة الاطراف هست، اضافه گاهی اوقات دو طرف دارد، خیلی از اضافات دو طرف، ولی این اضافه‌ای هست که سه طرف دارد، یک طرفش من له الدِیْن است، یک طرفش من علیه الدِّیْن است، یک طرفشان مال هست آن شیءای که، آن دِیْنی هست که وجود دارد. یک اضافی ثلاثة الاطراف هست. و روی همین جهت هست که دائن می‌تواند از مدیون مؤاخذه کند و مطالبه کند. اما این که ظرف این تعهد ظرف دارد یعنی چی؟ من اصلاً برایم این مطلب مفهوم نیست.

**شاگرد:** اطلاق ممکن است؟

**استاد:** نه اصلاً ظرف نیست، ظرف یعنی چی؟

**شاگرد:** نه نتیجه‌ای که ایشان گرفته از ظرف بودن این است که اطلاق ممکن نیست یعنی آن کسی

**استاد:** ظرف چون قید این است. فرق بین ظرف و قید را من نمی‌فهمم.

**شاگرد:** نتیجه را قبول می‌کنید؟ اگر کسی تبرّعا بدهد

**استاد:** حالا صبر کنید آن ببینیم چه طوری است. این یعنی چی اصلاً، که نمی‌دانم ظرف تعهد، من ظرف تعهد را اصلاً برایم قابل هضم نیست. آن هم بدفع المال کلی للدائن ولو کان من اموال الآخرین. این مال کلی ولو من، این هم اصلاً نمی‌فهمم از دو جهت. یک جهت این که دینی که ما می‌فهمیم، این که می‌گوید ولو کان من اموال الآخرین اگر دائن بپردازد خب حالا یک حرفی، اینجا دائن که نمی‌پردازد، دائن یک موقعی به نیابه، بالتوکیل می‌پردازد خب بگویید عیب ندارد. اینجا لازم نیست بالمباشرة بپردازد. ولی اصلاً دائن خبری هم ندارد، مدیون. مدیون خبری هم ندارد، هیچ ارتباطی هم با مدیون ندارد، دیگری می‌پردازد این تعهد مدیون ادا شده؟ چه ربطی به تعهد مدیون دارد؟ فرض کنید این درست باشد که من متعهد شدم که به یک نحوی این مال کلی را ولو از اموال دیگران بپردازم، من باید بپردازم، من مدیون، دیگری چه کاره است؟ این که دیگری تعهد من را ادا کند اگر به فرض هم حالا صحیح باشد آن وقت این ذمه این وسط چه کاره است؟ ذمۀ من آن ظرف ذمه است یعنی چی؟ من اصلاً سر و ته این بحث را هیچ نمی‌فهمم.

**شاگرد:** ضمان هم، کتاب الضمان

**استاد:** دیگر حالا من به هر حال اصلاً برایم قابل هضم نیست. بعد ادامه دارد حالا آن چیزهایش را، و لعل هذا

**شاگرد:** معمولاً از دو جهت یکی‌اش را ؟؟؟

**استاد:** یک جهت این است که اصلاً این که ولو کان من اموال الآخرین این هم خیلی روشن نیست. آن چیزی که ما در دِیْن می‌فهمیم آن این است که دِیْن به عهدۀ مدیون هست، یعنی مدیون باید این به گردنش هست این مال را بپردازد. این که از اوّل یک اطلاقی داشته باشد که من باید این مال را ولو از مال دیگری بپردازم این خیلی روشن نیست. ببینید دِیْن در آن نخوابیده، یعنی این که ما از اوّل بگوییم که وقتی من به دیگری می‌گویم این ماا را ادا کن به تعهد خودم عمل کردم این روشن نیست. آن چیزی که شاید عقلاءً این باشد که من تعهد دارم از مال خودم بپردازم، ولی اگر دیگری هم پرداخت با وجود پرداخت دیگری به شرطی که دیگری نپردازد من باید از مال خودم بپردازم، به نحو واجب مشروط است. این دو گونه است. یک موقعی می‌گوییم از اوّل آن که من عهده گرفتم آن این است که یا از مال خودم یا از مال دیگری بپردازم، این یک جور.

یک جور دیگر این که بگوییم نه من متعهد هستم که از مال خودم بپردازم، ولی مشروط به این که دیگری این را نپرداخته باشد از مال خودش. این بگوییم مثلاً به نحو واجب مشروط به این شکل هست. آن چیزی که به خصوص مهم‌تر هست همان نکتۀ اوّل هست که عرض کردم اصلاً این که ذمه یک ظرف تعهد است برای من قابل هضم نیست. بعد می‌گوید و لعلّ هذا، حالا ادامه‌ای دارد که آن ادامه‌اش بماند بعد می‌گوید: و قد یقال بانّ إلزام الدائن بذلك على خلاف القاعدة، إذ له أن يقول: لا أتسلّم حقّي إلّا ممّن لي عليه الحقّ، و هو المديون بشخصه، فمن هذه الناحیة یکون صحة هذا الالزام علی خلاف القاعدة و یحتاج الی دلیل علیه و لو کان الدلیل هو بناء العقلاء علی ذلک و امضاء الشارع که بیان آقای خویی است.

آقای خویی در واقع همان نکته‌ای که می‌خواهند بگویند همین است که این حقی هست که یک طرفش دائن است، یک طرفش مدیون است، این که دائن موظف باشد ذاتاً آن حقی را که از طریق غیر مدیون به او واصل می‌شود آن را بپذیرد آن هیچ وجهی ندارد. ایشان می‌گوید الا ان هذا ایضا یمکن، این همان مطلب قبلی است، چیز جدیدی نیست. این را آقای هاشمی به عنوان یک اشکال. اصل مطلب این که علتی که من نمی‌توانم، من دائن نمی‌توانم از غیر مدیون حق را قبول کنم علتش این است که این حق قوامش به مدیون است و الا اگر قوامش به مدیون نبود که وجهی نداشت. این همان وجه قبلی است چیز جدیدی نیست. این که ظاهر لحن آقای هاشمی این هست که اینها کأنّ دو تاست. نه اینها یکی است همان، آن ادعا و این توضیح یک مطلب واحد است. بعد ادامه‌ای دارد الا ان هذا ایضاً یمکن تخریج علی القاعدة لأنّ کون حق الدائن علی المدین لیس باکثر من ان له علیّه النتیجة و هو اعطاء ذلک المال الکلی لا ان یدفعه بنفسه مباشرة لا بوکیله او ولیه او المتبرّع عنه. یدفعه بممتبرع عنه یعنی چی؟ من مدیون به وسیلۀ متبرّع عنه مال را دفع می‌کنیم. متبرّع عنه که نه ولی من هست، نه وکیل من هست، هیچی نیست. ولی من به وسیلۀ او اداء می‌کنم. من بخواهم به وسیلۀ او ادا کنم باید یک وکالتی، یک ارتباطی با او داشته باشد که این فعل دفع او به من مستند باشد. این چیزهایی هست که خیلی نمی‌فهمم.

فان مصداق ذلک الحق خارج علی المدیونیة و امر زائد لا دلیل علیه و لا یقتضیه الدلیل لا شرعا و لا عقلائیا فلا نحتاج الی التمسک بالسیرة عقلائیة فی باب الدین و ان کانت السیرة تامة ایضا.

آقای خویی اینجا به سیره تمسک می‌کنند. آقای هاشمی می‌فرمایند که سیره درست است ولی نیاز به سیره نداریم. من تصورم این هست که سیره کلیتش محل تأمل است، خیلی روشن نیست یک همچین سیرۀ عقلایی وجود دارد. سیرۀ عقلایی در این که در جایی که آن طرف یعنی دائن اذن نداده باشد اجازه نداده باشد، نیاز به اذن و اجازه‌اش نیست، این شاید روشن باشد. دائن، نیاز به اذن و اجازۀ دائن در پرداخت دینش نیست. ولی اگر دائن از اوّل نهی بکند، بگوید من از تو می‌خواهم از کس دیگر هم قبول نمی‌کنم. من محذوراتی دارم به خاطر آن محذورات از غیر تو قبول نمی‌کنم. آیا اینجا هم عقلا می‌گویند حتماً باید قبول کند؟ این خیلی روشن نیست. به خصوص چون نکاتی وجود دارد. این که دیگری بخواهد دِیْن را ادا کند و امثال اینها گاهی اوقات باعث می‌شود که برای دائن منت حاصل بشود، یک محذورات عقلایی وجود داشته باشد و این خیلی روشن نیست. آن چیزی که ما نوعاً هست که مثلاً یک بنده خدایی، دائن خیلی وقت‌ها می‌آمدند مدیون نمی‌دانست می‌آمدند به دائن می‌گفتند و قرض را ادا می‌کردند. ولی دائن هم راضی بوده. حالا من صورتی که فرض کنید که می‌آید تحویل دائن می‌دهد بدون این که دائن نهی‌اش هم کرده باشد، آن هم حالا بگوییم درست. ولی جایی که دائن نهی می‌کند می‌گوید من نمی‌خواهم این را بپذیرم که بگوییم قبول هست خیلی روشن نیست.

**شاگرد:** فرمودید که به جز در اذن ما ؟؟؟ نداریم که ؟؟؟ جزء است یعنی همین یک ؟؟؟ نفر سومی که یک دینی پرداخت کند کأنّ دارد یک پولی را به ملکیت طرف در می‌آورد، می‌گوید شما که نمی‌خواهید به یکی دیگر بدهید من دارم جای شما پرداخت می‌کنم.

**استاد:** نه در واقع این می‌گوید که، ایشان می‌خواهد بگوید آن چیزی که دائن مالک هست مال خصوص مدیون نیست مال جامع بین مدیون و متبرّع عنه هست. بنابراین متبرّع عنه دارد حقیقت عین آن چیز را ادا می‌کند، اینجوری می‌خواهند بگویند.

**شاگرد:** فرمودید چون بیشتر موانع نیست؟ یعنی مانع است، اگر این مانع نباشد صحت صحیح است؟ می‌فرمایید صحیح است که می‌خواهد بفرماید.

**استاد:** مانع است یعنی چی؟ این را نمی‌فهمم چی می‌فرمایید؟

**شاگرد:** چیز را دارد بریء الذمه شدن

**استاد:** نمی‌فهمم یعنی چی. چون این است اصل این که در باب دِیْن کفایت بکند خود آن عرض کردم خودش محل تأمل است خیلی روشن نیست. حالا باب دِیْن قبول، این که باب زکات را بر باب دِیْن قیاس کردند را مرحوم آقای خویی اشاره فرمودند که درست نیست که قبل از ایشان عرض کردم مرحوم حاج آقا رضا همدانی در مصباح الفقیه دارند که آقای خویی مطلب ایشان را یک قدری بازتر کرده.

آقای هاشمی اینجوری تعبیر می‌کنند، می‌گویند که از چند جهت اشکال هست و بعد ایشان سعی می‌کنند همۀ این اشکالات را دفع کنند. اشکال اوّل این است که مملوک در زکات کلی مال در ذمه نیست، مملوک یک نوع عین زکوی هست حالا به نحو اشاعه، کلی فی المعین هر چی باشد یک نحو تعلقی به این عین دارد. بله بنابراین ما یدفعه الغیر اصلاً مصداق مملوک نیست که ما بگوییم کفایت می‌کند، به خلاف بحث دِیْن که مصداق مملوک بود. بله شارع مقدس اجازه داده به مالک که از مال دیگرش از باب قیمت آن را ادا کند. اگر از مال دیگرش چیز کرد این مال خالص می‌شود. حق از این مال پاک می‌شود. ولی ما دلیل نداریم که برای غیر مالک اجازه داشته باشد که این مال را تطهیر کند. این یک نکته.

**شاگرد:** وقتی زکاتش گوسفند است این اجازه نیست، علتش در ؟؟؟ طرف گوسفند

**استاد:** حالا آنها بحث‌هایی دارد که این نحوۀ تعلق زکات به عین به چه نحو هست. نحوۀ نمی‌دانم شرکت در مالیت آقای خویی می‌گویند، این بحث‌هایی دارد من نمی‌خواهم الآن وارد آن بحث‌هایش بشوم، اینها را اجازه بدهید تبیین حقیقت این حق زکوی را در جای خودش بحث کنیم. حاج آقا این بحث را مفصّل در بحث خمس بحث کردند، خیلی مفصل. چون اصلش را در بحث حق زکات را در بحث خمس به عنوان مقدمه برای حق خمس مطرح کردم آنجا ببینید حالا من وارد آن بحث‌هایش نمی‌شوم بحث مفصلش آنجا هست. آقایان اینجوری تعبیر می‌کنند می‌گویند حق تعلّق گرفته است نه به ذمه. این اوّلاً.

آقای هاشمی این را پاسخ اینجوری دادند گفتند یمکن حلّ الاشکال بان المستفاد من دلیل تجویز دفع المکلّف بالزکات بمال آخر کالنقدین مع تعلّقه ابتداءً بالعین ان الحق متعلّق بالجامع بین العین المشاعة او القیمة ای بنحو الشرکة فی المالیة الصادق علی ما یدفعه المتبرّع ایضاً او بالعین المشاع مشروطاً بعدم دفع مالیتها بالقیمة ولو من الغیر و مثل هذا الحق یکون کالدین منطبقاً قهراً عن النقد المدفوع من قبل المتبرع من المالک فیکون الوفاء حاصلاً عن القاعدة ایضاً.

ایشان می‌فرمایند که چون ما دلیل داریم که می‌شود زکات را از قیمت پرداخت این دلیل معنایش این است که حق زکوی به جامع تعلق گرفته بین عین و قیمت. این روشن نیست مجرد این که شارع اجازه داده باشد حق را از غیر او ادا کنند این معنایش این نیست که حق به او تعلق گرفته باشد. این یک نکته.

یک تقریب دیگر ذکر می‌کند ایشان می‌گوید که حق تعلق گرفته به همین عین مشاع مشروطاً به عدم دفع مالیتها بالقیمة ولو من الغیر. این ولو من الغیر محل تأمل است. آن چیزی که ما ابتداءً دلیل داریم این است که خود مالک می‌تواند با دفع قیمتش آن را ادا کند. اما این که دیگری ببینید دفع کردن با دفع شدن فرق دارد. ایشان کأنّ اینجوری می‌گوید، می‌گوید این عین مشاع به شرطی که مالیتش به قیمت دفع نشود ولو کس دیگری دفع نکند این مشروط به این است، به چه دلیل؟ بعد و ان شئت قلت این را می‌خواهد توضیح بدهد در واقع. این ان شئت قلت یک نوع پاسخی هست بر این اشکالات ما. ایشان می‌گوید اطلاق دلیل اقتضاء می‌کند که هر کس بتواند قیمت را بپردازد. و ان شئت قلت لا بأس بالتمسک باطلاق دلیل زکات للاجتزاء هو ما یقدمه المتبرّع بعنوان قیمة المال الزکوی المتحق لحق الفقراء و المدفوع عن المالک فانه لم یرد فی ادلة الزکاة التقیید بکونه من ملک المکلّف و لذلک لا اشکال فی الاجتزاء بدفع الغیر اذا کان بامر المالک.

ایشان می‌خواهد به اطلاق ادله‌ای که قیمت را کافی دانسته تمسک کند. و می‌گوید شاهدش هم این هست که در ادلۀ زکات این مطلب نیامده که حتماً زکات باید از مال خود مالک باشد، می‌تواند از غیر مال مالک باشد بنابراین لا اشکال فی الاجتزاء بدفع الغیر اذا کان بامر المالک.

حالا اوّلا ایشان مسلم گرفته که لا اشکال فی الاجتزاء بدفع الغیر اذا کان بامر المالک معلوم نیست خیلی مطلب مسلّم باشد. ممکن است آقایان که می‌گویند من می‌توانم از دیگری بخواهم که زکات مال من را بدهند، می‌خواهند بگویند که من که از دیگری می‌خواهم زکات مالم را بدهد، دیگری با پرداخت زکات کأنّ تملیک من می‌کند در رتبۀ سابقه بعد به نیابت از من مالی که مال من است او را اداء می‌کند. این خیلی واضح این لا اشکال که این را مسلم گرفته که دیگری می‌تواند این مال را از ملک، یعنی از ملک دیگری مستقیماً به ملک فقرا منتقل می‌شود، این روشن نیست. ممکن است بگوییم ما از ملک متبرّع، متبرّع نه، از ملک مثلاً وکیل مأذون منتقل می‌شود به ملک مالک و از ملک مالک به ملک فقرا می‌رود. این خیلی این که ما بگوییم حتماً باید به ملک مستحق چیزی وارد شود ولو از ملک غیر مالک مستقیماً به ملک آن مستحقین زکات بدهند. این خیلی روشن نیست، این یک نکته.

نکتۀ دوم این که ایشان می‌گوید که

**شاگرد:** می‌فرمایند در این روایات محتمل این است که

**استاد:** نه در خود روایات گفته می‌تواند مالک به قیمت بدهد. آن که در چیز هست که چیز قیمت است. شما می‌خواهید از این الغاء خصوصیت کنید. این است دیگر. غیر مالک هم می‌تواند از غیر مالک الغاء خصوصیت نمی‌شود کرد این

**شاگرد:** مطلق اصل ادلۀ زکات چی است؟

**استاد:** اطلاق ادلۀ زکات که مخاطبش شخص مالک است، ادلۀ زکات که ربطی.

اما این که ایشان می‌گوید بدهد ولو از مال غیر این ربطی به بحث ایشان ندارد. بحث این است که متبرّع دارد بدون استناد به صاحب مال دارد می‌دهد. یک موقعی ما می‌گوییم صاحب مال می‌تواند کاری کند که این مال زکوی در ملک مستحقین داخل بشود. حالا مستقیماً یا بالواسطة. اگر ما بگوییم اطلاق ادله این هم اقتضاء می‌کند این معنایش این نیست که متبرّع کفایت بکند، دفع کردن مالک قیمت را از ملک خودش یا از ملک دیگری این کفایت بکند. پس بنابراین باید متبرّع غیر از مأذون از غیر است. بحث سر این است که ما می‌خواهیم متبرعی که از مالک اذن هم ندارد آن را کافی بدانیم، و این چه ربطه به این دارد؟ عرض کردم اصل این است که زکات به جامع تعلق گرفته باشد هم روشن نیست. آیۀ شریفه می‌گوید خذ من اموالهم صدقة، از اموال اینها صدقه اخذ کن. فوقش این است که شارع مقدس اجازه داده، یعنی در جایی که دیگری هم اداء کند کافی دانسته، ولی این معنایش این نیست که حق اوّلاً و بالذات به جامع بین حقی که در مال شخص و مال غیر باشد تعلق گرفته باشد، نه خذ من اموالهم صدقة می‌گوید زکات در مال هست، در این عِیْن هست و مجرد این که شارع مقدس اجازه داده با قیمت پرداخت بشود این معنایش این نیست که حق اوّلاً و بالذات به جامع تعلق گرفته. نه حق در این عِیْن است. ببینید در باب نماز من مکلّف هستم نماز بخوانم. شارع اگر اجازه داده باشد دیگری نماز من را بخواند. این معنایش این نیست که شارع مقدس امرش به نماز مال جامع بین عمل من و عمل غیر است، نه امر شارع به عمل من هست ولی به شرطی که غیر آن را ادا نکند. پس بنابراین ما باید ببینیم این به شرطی که غیر عمل را اداء نکند دایرۀ این که در کجا این شرط وجود دارد وابسته به ادلۀ اثباتی است. ادلۀ اثباتی ما بیش از این که خود مالک می‌تواند با قیمت عین زکوی را تطهیر کند، بیشتر از این دلیل نداریم این که غیر بتواند طبق قاعده رفتار کند هیچ دلیل نداریم. این اشکال اوّل را که ایشان مثلاً پاسخ داده.

**شاگرد:** پس ؟؟؟ را قبول نفرمودید؟

**استاد:** نه. ما دلیل زکات اطلاق ندارد که آن چیزی که ما در دلیل زکات داریم این است که مالک می‌تواند با پرداخت قیمت مال را پاک کند، اما دیگری اطلاق ندارد.

**شاگرد:** به صورت فرض اذن یا امر اینجا

**استاد:** حالا فرض اذن و امر هم آن به دلیل این که، آن را حالا ممکن است بگوییم اطلاق آن را می‌گیرد.

**شاگرد:** اموالهم، اضافۀ اموالهم هم خودش نشان دهندۀ این است که خودش باید

**استاد:** عرض کردم اصل اوّلی این هست که از مال خود شخص داده بشود. خذ من اموالهم یعنی این ازش استفاده می‌شود که اموال اینها متعلق زکات هست. اما این که بتوانیم این حقی که متعلق به اموال هست مجرد این که می‌توانیم با دادن قیمت این حق را از این مال بیرون ببریم این معنایش این نیست که حق به این مال تعلق نگرفته و خود همین، فایده‌اش هم این هست ببینید به دلیل این که این مال متعلق به حق هست نمی‌شود این مال را فروخت. نمی‌شود در این مال تصرف کرد. اصل اوّلی این است که نه این مال را می‌شود فروخت نه این مال را می‌شود تصرف کرد. اما اگر در جایی حق به جامع بین مال من و مال غیر تعلق گرفته باشد آن خیلی روشن نیست که من نتوانم در افراد این چیز تصرف کنم. در حالی که از ادله استفاده می‌شود که من، یعنی اگر ما هیچ دلیلی نداشته باشیم ظاهر ابتدایی ادله این هست که من نمی‌توانم در این مال تصرف کنم. حالا حقیقت تعلق زکات به مال این که به چه نحوی هست و امثال اینها حالا یک بحث مفصلی دارد که نمی‌خواهم واردش بشوم.

**شاگرد:** اگر خواستم قیمتش را بدهم اگر از یک پولی جدا کردم کنار گذاشتم این که می‌فرمایید آن فقیر ندادم از آن مال برداشته نمی‌شود؟ از عین زکاتش تصرف دیگر نمی‌توانم بکنم؟

**استاد:** عزل این که خلاف قاعده است دیگر. باید دلیل داشته باشم که با عزل کفایت کند دیگر. شما عزل را می‌خواهید بگویید عزل که خلاف قاعده است.

**شاگرد:** مال کنار می‌گذارم.

**استاد:** مال کنار می‌گذارم عزل است دیگر. عزل کفایت کند خلاف قاعده است. اگر دلیل نداشته باشیم.

**شاگرد:** روایت هم

**استاد:** آن روایت قیمت عزل را نمی‌گیرد. خود روایت‌های خاص عزل دارد. عزل زکات آن یک بحث جداست غیر از قیمت است.

**شاگرد:** اگر عزل قیمت صحیح باشد

**استاد:** عزل قیمت صحیح هم باشد ربطی به این ندارد که دیگری بتواند عزل کند، مالک می‌تواند عزل کند.

**شاگرد:** نشان نمی‌دهد که به خصوص عین

**استاد:** نه به آن هم نمی‌شود. آن معنایش این است که مال به خود این تعلق گرفته است ولی با عزل ما می‌توانیم مال را تطهیر کنیم. این ربطی به این ندارد. یعنی خود همین مال متعلق حق است. وقتی متعلق حق شد این مال محبوس است، این مال ملکیت من نسبت به آن ملکیت تامه نیست، ملکیت ناقصه است، ملکیتی که من مالی را می‌توانم بفروشم، در مالی می‌توانم تصرف کنم که ملک طلق من باشد. اما مالی که از جهتی از جهات زکات تعلقش به عین سبب می‌شود که این مال از طلق بودن و تامه بودن خارج بشود، من برای این که این مال را ملکیتش را طلقه کنم، ملکیتش را تامه کنم شارع اجازه داده با پرداخت زکات از قیمت یا با عزل حالا آنش مهم نیست، با پرداخت با عزل، آن عین را بتوانم درش تصرف کنم و ملکش را تام بکنم. خب این یک.

اشکال دیگری که اینجا هست گفته ان المالک للزکاة لیس هو الفقیر الذی تبرّع الغیر بدفع الزکاة الیه و انما هو عنوان فقراء و المستحقین للزکاة و لهذا لا یجوز للفقیر ان یبرع المکلف عن زکاته و انما اعطی الشارع الاذن للمکلف الذی علیه الزکاة صرفه و اجزائه للفقیر المستحق علیه.

نکتۀ دوم فرق بین باب دین با باب زکاة این هست که، فرق اوّل این بود مملوک فرق دارند. فرق دوم این هست که مالک فرق دارند. مالک در باب زکاة کلی است در باب دِیْن شخصی است. و حداکثر این هست که شارع ولایت را به صاحب مال داده بر این که آن کلی را متشخّص کند. با پرداخت زکات، یعنی به یک شخص خاص بپردازد. و ما در مورد غیر مالک یک همچین اجازه و ولایتی ثابت نیست.

آقای هاشمی این اشکال را می‌خواهند جواب بدهند، می‌گویند کما و یمکن حلّ الاشکال الثانی بأنّ المتبرع یمکن ان یدفع الزکاة الی ولیّ الزکاة و هو الحاکم الشرعی.

اوّلاً می‌تواند به حاکم شرع بدهد بنابراین با این مشکل حل می‌شود.

جوابی که ایشان داده خروج از محل بحث است. محل بحث این است که متبرّع مستقیماً خودش به فقیر بدهد. بحث ما این است، حالا این که با پرداخت به حاکم شرع بتواند یا نتواند یک بحث دیگر است. بحث ما این هست که آیا متبرّع تنهایی بِیْن خودش می‌تواند مستقل بدهد یا نمی‌تواند به فقیر بدهد یا نمی‌تواند؟ این که خروج از محل بحث است.

**شاگرد:** اشکال هم همین بود که حاکم شرع هم یک عنوان کلی است یعنی مجتهد جامع شرائط افتاء است سوی الاولی. آن هم باز تعلل دارد. ولایت بر تعیین حاکم هم

**استاد:** آن هم یک نکته‌ای درست است. این که اصلاً ما حالا اینها مبتنی بر این هست که ولایت بر این مال برای حاکم شرع ثابت باشد این هم ثابت نیست. کی گفته ولایتش با حاکم شرع است؟ نه، این مال کلی هست ولایتش هم با خود فقیر است. اصلاً حاکم شرع هم ولایت ندارد، دلیل داریم ما حاکم شرع ولایت داشته باشد؟ دلیلی نداریم.

**شاگرد:** پس چطور در رساله‌ها که زکات فقه است احوط این است که به حاکم شرع بدهیم

**استاد:** نه احوط به خاطر این هست که احتمال دارد، احوط استحبابی است نه احوط وجوبی. چون احتمال دارد

**شاگرد:** احوط این که به حاکم شرع ندهد

**استاد:** نه. احوط این است که به حاکم شرع بدهد چون خودش ولایت دارد. من که ولایت دارم هم ولایت خودش هم ولایت حاکم شرع هر دو رعایت شده، احوط همین است دیگر. احوط این است که به حاکم شرع بدهد.

**شاگرد:** حاکم شرع ؟؟؟ فقیر ممکن است کسی را

**استاد:** من که می‌گویم به حاکم شرع یعنی در واقع حاکم شرع را وکیل کردم از طرف خودم دیگر. معنایش این است که به حاکم شرع که دارم می‌دهم این که حاکم شرع از طرف من دارد به فقیر می‌دهد. بنابراین این احوط هست.

**شاگرد:** به خاطر احتمال ولایتش است.

**استاد:** به خاطر احتمال ولایت. من عرضم این هست که حالا احتمال ولایت هست ولی احتمال ولایت که کافی نیست. در آن بحث احتیاط احتمال ولایت کافی هست، ولی در بحث ما ما باید اثبات ولایت بر حاکم شرع بکنیم نسبت به زکات. در خمس بله، خمس با زکات فرق دارد. خمس ادله‌ای داریم که برای امام هست و بنابراین حاکم شرعی که حالا نیابت از امام دارد، آنها بحث خمس با زکات تفاوت دارد. در زکات این که ما بگوییم به حاکم شرع، بله

**شاگرد:** زکات هم اوّلاً باید به امام داده بشود، تلخیص است دیگر، تلخیص نیست؟

**استاد:** نه این که حاکم شرع

**شاگرد:** اگر امام مطالبه کند

**استاد:** آن یک بحث دیگر است. اگر امام مطالبه بکند و امثال اینها آن، در مورد امام معصوم ما دلیل داریم، خذ من اموالهم صدقة چون از پیغمبر است، این که ائمۀ معصومین علیهم السلام هم حتی ائمۀ معصومین هم قبل از این که بسط ید داشته باشند آنها هم می‌توانند زکات، اینها نیاز به هر حال دلیل دارد. من نمی‌خواهم وارد تفصیل آن بحث‌ها بشوم، باید مراجعه کرد ببینیم ما چه مقدار دلیل داریم برای ولایت حاکم شرع؟ آیا دلیل داریم، نداریم امثال اینها. اینها به عنوان یک امر مسلم مفروغ عنه گرفته، در حالی که این خیلی واضح نیست.

بعد می‌گوید کما انه یمکن ان یستفاد من دلیل جواز دفع الزکاة الی المستحق ان ما یجب کحق مالی علی المالک فی باب الزکاة انما هو ایصالها الی المستحق ما لم یطلبه الحاکم الشرعی فیکون الدفع الی الفقیر وفاءً بالحق فیمکن ذلک للمتبرع ایضا علی القاعدة. چرا؟ چون شارع مقدس اجازه داده مالک معیّن کند فقیر را، همه اشخاص اجازه دارند؟ این چه بیانی اصلاً از کجا این دلیل استفاده می‌شود؟ بیان همینجور بیان کردن.

اذ لا خصوصیة فی أن یکون الدفع من قبل المکلّف المالک بالمباشرة اذ لم یرد فی دلیل دفع الشاة مثلاً عن خمسة من الابل من الزکاة اشتراط عن تکون الشاة من ملک المالک بالخصوص. آن بحث ملک مالک یک بحث دیگر بود. بحث این است که ولایتش باید مالک داشته باشد. شما می‌خواهید این که از ادله‌ای که گفته مالک حق دارد الغاء خصوصیت بکنید. می‌گویید همۀ افراد حق دارند. این چه ربطی به این بحث دارد؟

**شاگرد:** اثبات حق می‌خواهد بکند یا شرط صحت است؟ یعنی به همان اطلاق می‌خواهد تمسک بکند

**استاد:** کدام اطلاق زکاة؟

**شاگرد:** آن اشکال قبل

**استاد:** نه، اطلاق زکات. ببین ایشان می‌گوید که اصلاً بحث ربطی به بحث ما ندارد. بحث سر این هست که مالک ولایت دارد. فرض کنید مالک ولایت دارد از مال غیر بپردازد، ولی دیگری هم ولایت دارد؟ یک بحث سر این هست که آیا باید از مال مالک باشد؟ یا از مال غیر هم می‌شود؟ آن بحث قبلی است. ایشان پای این را وسط کشیده.

**شاگرد:** ولایت حق مستقلی است؟ یا نه همان شرط صحت زکات است؟

**استاد:** نه، ولایت حق مستقلی است بله.

**شاگرد:** ایشان شاید حق مستقل نمی‌گوید؟

**استاد:** یعنی چی؟

**شاگرد:** یعنی شرط صحت است، لذا اطلاق زکات

**استاد:** اینها را یک قدری دقت کنید همینجوری نپردانید. بحث سر این هست که شارع مقدس مالک زکات را مستحقین قرار داده. این که این مستحق به مالک هم اجازه داده این مستحق کلی را در یک مورد خاص معین کند. اطلاق ادلۀ زکات چی اقتضاء می‌کند؟ اقتضاء می‌کند هر کس بتواند ولایت داشته باشد؟ چه اطلاقی دارد آخر؟

**شاگرد:** چون قبول نکرد مالک مستحق، مالک مستحق

**استاد:** مملوک آن است. این کلام ایشان چه ربطی؟ آن یک بحث قبلی بود که تمام شد. بحث این هست که آیا مملوک یعنی زکات باید از مال مالک پرداخت بشود یا از مال غیر هم می‌شود پرداخت کرد. این یک بحث. اینجا بحث این نیست. بحث این است که زکات باید کسی که زکات پرداخت می‌کند ولایت تعیین داشته باشد، و ولایت تعیین خلاف قاعده است. شارع مقدس ولایت تعیین را بر مالک قرار داده. باید متبرع بشود در این ولایت تعیین وجود دارد. ایشان جواب می‌دهد که هیچ دلیلی نداریم باید از ملک مالک الغاء خصوصیت بشود. این چه ربطی به استدلال دارد؟

و لذلک لو کلف الغیر بان یطلب عنه مجانا او بعوضین ان کان مضیا قطعا اذا ؟؟؟ ذلک وجه الله تعالی فلان.

آن اوّلاً اگر خود مالک، آن یک بحث دیگر است. اگر من مالک این که می‌خواهم ادا کنم لازم نیست ولایتی که دارم ولایت من مالک اعم از این است که این ولایتم را با پرداخت مستقیم اعمال کنم یا پرداخت با واسطه، خب آن عیب ندارد. می‌گوییم اطلاق ادلۀ ولایت اقتضاء می‌کند من مالک ولایت داشته باشم برای این که تعیین کنم مالک را یا تعیین بنفسه یا تعیین بوکیله. این چه ربطی دارد به این که متبرع ولایت داشته باشد؟ ولایت من به این که به وکیل من او را ادا کند این امرٌ. و این که متبرّع بخواهد ادا کند امرٌ آخر.

**شاگرد:** اصلاً امر به پرداخت، تفویض ولایت است

**استاد:** نه،

**شاگرد:** اگر ؟؟؟ بدهد یعنی دارم تفویض می‌کنم ولایت بر تعیینم را

**استاد:** آن عیب ندارد نه، به شرطی که شارع مقدس اجازه داده باشد که من تفویض بکنم. من می‌خواهم بگویم که دو بحث است. یک بحث این هست که من مالک با اجازه دادن به دیگری حق این ولایت من را می‌توانم با دادن به غیر یعنی از طریق غیر این ولایتم را اعمال کنم، عیب ندارد اطلاق این را می‌گیرد اشکال ندارد. ما نمی‌خواهیم بگوییم که من که مالک هستم باید خودم مستقیماً آن ولایتم را اعمال کنم. تعیین الوکیل تعیین الموکّل است. تعیین المأذون تعیین الآذن است، قبول همۀ اینها قبول. ولی بحث ما این نیست، اذنی نداده. هیچگونه انتسابی به من مالک ندارد. خود آن متبرّع بدون این که از من اجازه بگیرد، خودش رفته انجام داده. ایشان می‌خواهد بگوید این صحیح است بحث ما اینجاست که متبرّع بدون این که اصلاً به من وابسته بشود آمده، این جواب‌ها چه ربطی به استدلال دارد؟ حالا ادامۀ بحث را ان شاء الله فردا

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان